

یک نیستان ناله...

کمال زین الدین*

یک نیستان ناله از دل ارمغان آورده‌ام
اینهمه شوریدگی از عشق و شیدایی دل
پرتو حسنش چو تابیده بجام جان من
چشم افسونکار ساقی نشأه پیمانہ داشت
مستی و سوزدل و آوای غمهای نهران
با سرانگشت خرد بس عقده‌ها بگشوده‌ام
یار ناپیدای من دارد سخن با صد زبان
رشحه اقبال لاهوری مرا از خویش برد
می‌گذستم از میان لاله‌های باژگون
نیست دیگر فرصت گفتار افزون ای کمال
لاف کمتر زن که ڈری شایگان آورده‌ام

می‌کنم تکرار عنوان غزل را ناگزیر

یک نیستان ناله از سوز نهران آورده‌ام
